

عهد و گفتگو



تفسیر پاراشای هفته
توسط ربای ساکس

"من باور دارم" - تفسیرهای تورات از ربای لرد جاناتان ساکس در سال ۵۷۸۰

پاراشای هفته: חוקת

کوהלת، تولستوی و گوسالهٔ مادهٔ قرمز

Rabbi Lord Jonathan Sacks

Chukat

Kohelet, Tolstoy and the Red Heifer

دستور مربوط به *parah adumah* یا گوسالهٔ مادهٔ قرمز که پاراشای ما با آن شروع می شود، همچون میصوایی شناخته شده که فهم آن دشوارترین است. کلمات آغازین پاراشا *zot chukat ha-Torah* را این گونه معنی کرده اند: "این است نمونهٔ برتر *chok*" که گونه ای حکم است در تورات که منطقی آن نامعلوم و شاید غیرقابل فهم باشد.

آیینی وجود داشت برای پالایش کسانی که در تماس یا گونه ای مجاورت با جسم مرده قرار گرفته بودند. جسم مرده منشاء اول ناپاکی است و اگر آلودگی به فردی می رسد به این معنا

بود که آلودگی شخص زنده چنان شدید بود که در فرایندی هفت روزه نمی توانست بدون پاکسازی به چادر عهد یا محراب نزدیک شود.

یک عنصر فرایند پاکسازی، نقش کوهنی بود که در روزهای سوم و هفتم به روی فرد آلوده شده محلولی به نام "آب پاکی" می پاشید. ابتدا باید گوساله ماده قرمز و بی نقصی می یافتند که هرگز به کاری گرفته نشده بود: مثلاً هیچ گاه یوغ به گردن او گذاشته نشده بود. آنرا طی آیین خاصی ذبح کرده، خارج از اردوگاه می سوزاندند. چوب سدر، آبنوس، لاجورد و پشم ارغوانی رنگ را به آتش می افزودند، خاکسترهای حاصل را در ظرفی دارای "حیات" یعنی آب تازه می ریختند. این آبی بود که به افراد ناپاک شده در اثر تماس با مرده پاشیده می شد. یکی از معماوارترین بخش های آیین، این است که هرچند آب پاکی، فرد ناپاک را پاک می ساخت، آنهایی را که به آب پاکی را آماده کرده بودند، ناپاک می کرد.

با آنکه این آیین دیگر از زمان معبد اجرا نمی شود، از نظر معنا و فهم چستی *chok* یا حکم اهمیت دارد. نمونه های دیگر، شامل منع خوردن گوشت و شیر با هم، پوشیدن لباس های بافته شده از تار و پود پشم و کتان (*shatnez*) در یک جا و کشتن یک زمین با دو نوع دانه (*kilayim*) است. تفسیرهای بسیار متفاوتی از حوکیم [احکام] وجود دارد. مشهورترین تفسیر

این است که *chok* قانونی است که منطق آنرا در نمی یابیم. برای خدا معنا دارد، اما ما آنرا نمی فهمیم. ما به آن حکمت کیهانی که ما را قادر به فهم نکات و علل حوکیم بکند، دسترس نداریم. یا شاید، چنان که او گائون گفت، *chok* دستوری است که بی هیچ دلیلی به ما داده شده تا برای پیروی از آن پاداش بگیریم.¹

حکیمان تلمودی دریافتند که چون غیریهودیان، ملاک قوانین یهود را عدالت اجتماعی (*mishpatim*) یا حافظه تاریخی (*edot*) می دانند، دستورهایی مانند منع خوردن گوشت و شیر برای آنها غیرعقلانی و خرافی می نمود. حوکیم قوانینی بودند که "ساتان و ملل دنیا آنها را مسخره می کردند".²

مشه بن مایمون دیدگاهی یکسره متفاوت داشت. به باور او هیچ یک از دستورهای الهی غیرعقلانی نبودند. خلاف آن به این معنا خواهد بود که خرد خدا پایینتر از انسان ها است. حوکیم [احکام] تنها به این دلیل توضیح ناپذیرند که پیش زمینه های اولیه ای که صدور این احکام را ضروری ساخته بودند، از حافظه ها پاک شده اند. تک تک احکام برای نفی و یا

¹ Saadia Gaon, *Beliefs and Opinions*, book III.

² Yoma 67b.

تربیت مردم برای مقابله با برخی از آیین‌های بت پرستی بیان شده‌اند. اما بیشتر آن آیین‌ها از میان رفته‌اند و از این رو ما فهم این دستورها را دشوار می‌یابیم.³

بر اساس دیدگاه سومی که از سوی نحمانید در قرن سیزدهم بیان شده⁴ و بعدها توسط سامسون رافایل هیرش در قرن نوزدهم تکرار شد، حوکیم قوانینی هستند برای آموزش پیرامون طبیعت. طبیعت، قوانین، قلمروها و محدوده‌های خود را دارد که سرپیچی و عبور از آنها به معنای بیحرمتی به نظم‌خدایی و تهدید طبیعت می‌باشد. از این رو ما جانور [پشم] را با گیاه [کتان] یا جان حیوان [شیر] را با مرگ [گوشت] مخلوط نمی‌کنیم. هیرش در مورد گوساله ماده قرمز می‌گوید که این آیین برای زدودن افسردگی افراد در اثر بقایای میرندگی انسان بوده است.

دیدگاه شخصی من این است که حوکیم قصد رفتن به ورای بخش عقلانی مغز یعنی قشر مخ در بخش پیشینی را دارند. ریشه‌ای که واژه *chok* از آن می‌آید *h-k-k* است به معنای حک کردن. نوشتن، کاری سطحی است، اما حک کردن نیاز به کندن عمیقتر سطح دارد. آیین‌ها به اعماق ذهن رسوخ می‌کنند و این دلیل مهمی دارد. ما جانورانی کاملاً عقلانی نیستیم و با

³ *The Guide for the Perplexed*, III:31.

⁴ *Commentary to Leviticus 19:19*.

چنین تصویری از خود می توانیم خطاهای بزرگ مرتکب شویم. ما در مغز دارای لیمبیک سیستم برای عواطف هستیم. همچنین مجموعه ای از واکنش های قوی در برابر خطرهای بالقوه داریم که در بخش آمیگدال مغز ما قرار دارد که واکنش های گریز، بیحرکت شدن یا جنگیدن را هدایت می کند. یک سیستم اخلاقی مناسب شرایط انسانی باید طبیعت شرایط انسانی را بشناسد و با ترس های ما ارتباط بگیرد.

عمیق ترین ترسی که بیشتر ما داریم، ترس از مرگ است. به گفته لاروشفولت: "نه به خورشید و نه به مرگ نمی توان با چشم خیره شد." کمتر کسی به اندازه نویسنده کوهلت [کتاب جامعه سلیمان] مرگ و سایه اسفناک آن بر زندگی را می شناسد:

عاقبت انسان، عاقبت چهارپا است؛ سرنوشتی یکسان انتظار هر دو را می کشد؛ مرگ هر دو به هم شبیه است، روح آنها یکسان است و انسان به جانور وحش هیچ برتری ندارد، زیرا اینها همه نفسی سطحی هستند. همه یک جا به پایان می رسند؛ همه از خاک برمی آیند و به خاک بازمی گردند" (جامعه ۱۹-۲۰:۳).

دانستن اینکه خواهیم مرد هرگونه تصور معنا برای زندگی را از کتاب جامعه دور می کند. هیچ نمی دانیم که آنچه در زمان زندگی به دست آورده ایم پس از مرگ ما چه می شود.

مرگ به فضیلت، ریشخند می زند: قهرمان ممکن است در جوانی بمیرد، در حالی که بزدل به پیری برسد. اندوه تنهایی نیز به گونه ای دیگر اسفناک است. از دست دادن کسانی که دوست داریم مانند آن است که تار و پود زندگی ما از هم می گسلد و شاید هیچ گاه ترمیم نشود. مرگ به ساده ترین و تاریکترین شکل، انسان را حذف می کند: میرندگی میان ما و ابدیت خدا پرتگاهی می گشاید.

آیین گوساله ماده قرمز همین ترس وجودی و بنیادی را نشانه می رود. حیوان نماد زندگی ناب، رام و خانگی نشده جانوری است. رنگ ارغوانی پشم، رنگ خون همچون جوهر حیات است. سدر، بلندترین درختان و نماینده زندگی گیاهی است. لاجورد، نماد پاکی است. همه اینها درون آتش به خاکستر یعنی نماد نیرومند میرندگی تبدیل می شدند. سپس خاکستر در آب که نماد تداوم، جریان زندگی و امکان باززایش است، حل می شد. بدن می میرد، اما روح جریان دارد. یک نسل می میرد اما نسلی دیگر متولد می شود. زندگی انسان ها به پایان می رسد، اما زندگی نمی میرد. آدم های پس از ما آنچه آغاز کردیم را دنبال می کنند و ما در وجود آنها زندگی می کنیم. زندگی یک جریان پایان ناپذیر است و نشانی از ما به آینده برده می شود.

کسی که در دوران مدرن، حس کتاب جامعه را ژرفتر از همه تجربه و بیان کرد، تولستوی بود که شرح آنرا در مقاله *یک اعتراف* نوشت.⁵ در زمان نوشتن آن که اوایل پنجاه سالگی اش بود، دو رمان از بهترین های جهان را نوشته بود: *جنگ و صلح* و *آنا کارنینا*. میراث ادبی او تثبیت شده بود. عظمت کار او در دنیا شناخته شده بود. همسر و چند فرزند داشت. صاحب املاک وسیعی بود. از سلامتی برخوردار بود. اما در اثر این فکر که ما همه می میریم، دستخوش حس بی معنایی زندگی شده بود. او از کتاب جامعه بسیار نقل کرد. در مورد خودکشی تامل می کرد. پرسش درگیر با ذهن او چنین بود: "آیا در زندگی من هیچ معنایی هست که در اثر ناگزیری مرگی که انتظارم می کشد از بین نرود؟"⁶

او در جستجوی پاسخ به علم روی آورد، اما علم فقط به او گفت که "در بیکرانگی مکان و بیکرانگی زمان، ذرات بینهایت ریز با نهایت پیچیدگی، جهش می کنند". علم با علت و معلول کار دارد و نه با هدف و معنا. تولستوی در پایان نتیجه گرفت که تنها ایمان دینی، زندگی را از بیمعنایی نجات می دهد.

⁵ Leo Tolstoy, *A Confession and other religious writings*, Penguin Classics, 1987.

⁶ *ibid.*, 35.

"شناخت عقلانی آن گونه که توسط تحصیلکرده ها و عقلا بیان می شود، وجود معنایی برای زندگی را نفی می کند".⁷ به چیزی جز شناخت عقلانی نیاز داریم. "ایمان نیروی حیات است. اگر کسی زندگی کند باید به چیزی ایمان داشته باشد... اگر توهم کرانمند بودن را درک کند، آن گاه چاره ای جز ایمان به بیکرانگی ندارد. بدون ایمان، زیستن ناممکن است."⁸

به این دلیل است که برای زدودن آلودگی تماس با مرگ باید آیینی برقرار باشد که ورای شناخت عقلانی برود. این گونه، در آیین گوساله ماده قرمز، مرگ در آب های حیات حل می شود و هر کس این آب بر او پاشیده شود دوباره پاک می گردد تا به قلمروهای شخینا بازگشته، اتصال با ابدیت را بازسازی کند.

امروز دیگر گوساله ماده قرمز و آیین هفت روز پاکسازی را نداریم، اما *shiva* را داریم که هفت روز سوگواری است و طی آن از سوی دیگران تسلیت می گیریم و به زندگی اتصال می یابیم. اندوه ما به آرامی در تماس با دوستان و خویشان درون "آب زنده" حل می شود. ما که

⁷ *ibid.*, 50.

⁸ *ibid.*, 54.

هنوز دل شکسته ولی تا حدودی پاکسازی، تمیز و قادر به رویارویی با زندگی شده ایم، برمی خیزیم.

من باور دارم که می توانیم از سایه مرگ بیرون بیاییم اگر بگذاریم توسط خداوند هستی بخش، تسلی یابیم. ولی برای این منظور به کمک دیگران نیاز داریم. تلمود می گوید: "یک زندانی نمی تواند خود را از زندان رهایی بخشد".⁹ باید کوهنی باشد که آب های پاکی را پاشد. باید تسلی دهندگانی باشند که اندوه ما را تسکین بدهند. اما ایمان که از جنس دنیای *chok* و ژرفتر از ذهن عقلانی است، می تواند ژرفترین ترس های ما را درمان کند.

شبات شالوم



برای دیگر آثار ربای ساکس لطفاً از این تارنما بازدید فرمایید - www.rabbisacks.org
کلیه حقوق محفوظ است • دفتر ربای ساکس توسط بنیاد عهد و گفتگو حمایت می شود

*ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی توسط
شیریندخت دقیقیان Persian Translation by Shirin D. Daghighian

⁹ Berakhot 5b.